

۱۳۳۴۳۷۸
۹۶,۹۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اقتصاد سیاسی نظامی گری مداخله آمریکا در افغانستان

Political Economy of Militarism
U.S. Intervention in Afghanistan

دکتر محمد علی شیرخنده

دانشیار اقتصاد سیاسی بین الملل دانشگاه تهران

دکتر مهدی سبحانی

کارشناس ارشد وزارت امور خارجه



شماره مسلسل ۸۱۶۲

شماره انتشار ۳۵۴۰

انتشارات دانشگاه تهران

سرشناسه : شیرخانی، محمد علی، ۱۳۳۵-
عنوان و نام پدیدآور : اقتصاد سیاسی نظامی‌گری مداخله آمریکا در افغانستان
مشخصات نشر : تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری : ۱۹۸ ص.
شابک : 978-964-03-6651-6
وضعیت فهرست‌نویسی : فنیای مختصر
یادداشت : فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی : <http://opac.nlai.ir> قابل
داشت : دسترسی است.
شناخت افزوده : کتابنامه.
سبجانی، مهدی.
دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات
شماره کتابشناختی : ملی : ۳۷۸۴۷۰۱

این کتاب مشمول قانون حمايت از حقوق مؤلفان و مصنفان است. تکثیر کتاب به هر روش اعم از فتوکپی، ریسوگرافی، تهیه فایل‌های pdf، ح فشرده، بازنویسی در وبلاگ‌ها، سایت‌ها، مجله‌ها و کتاب، بدون اجازه کتبی ناشر مجاز نیست و موجه پیگرد قانونی می‌شود.

ISBN: 978-964-03-6651-6



9 789640 366516

عنوان: اقتصاد سیاسی نظامی‌گری مداخله آمریکا در افغانستان
تألیف: دکتر محمدعلی شیرخانی - دکتر مهدی سبجانی

نوبت چاپ: اول

تاریخ انتشار: ۱۳۹۴

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

چاپ و صحافی: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

«مسئولیت صحت مطالب کتاب با مؤلفان است»

«کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است»

بها: ۱۰۰۰۰۰ ریال

خیابان کارگر شمالی - خیابان شهید فرشی مقدم - مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

پست الکترونیک: press@ut.ac.ir - تارنما: <http://press.ut.ac.ir>

پخش و فروش: تلفکس ۸۸۳۳۸۷۱۲

فهرست مطالب

پیش گفتار	ث
مقدمه	خ
فصل یک: نظامی گری و کارکردهای آن	۱
فصل دوم: مداخله نظامی آمریکا در افغانستان و مبارزه با تروریسم	۲۱
فصل سوم: مداخله نظامی آمریکا و موقعیت ژئوپلیتیک افغانستان	۵۹
فصل چهارم: مداخله نظامی آمریکا و اهداف مجتمع نظامی صنعتی آمریکا	۷۹
نتیجه گیری	۱۳۵
ضمیمه (پرسشنامه و پاسخ به سئوالات):	۱۴۹
فهرست منابع:	۱۵۷

پیش‌گفتار:

بیش از ده سال از مداخله نظامی آمریکا در افغانستان که هدف از آن مبارزه با تروریسم و کشت خشخاش و قاچاق مواد مخدر اعلام شده بود، می‌گذرد. طی این مدت ایالات متحده آمریکا متحمل بیش از ۵۲۷ میلیارد دلار هزینه مادی و بیش از ۲۲ هزار کشته و مجروح در افغانستان شده است. با این رقم هزینه‌های فوق، نه تنها تروریسم تضعیف نشده، بلکه فزونی یافته است. حملات القاعده طی سال‌های ۲۰۰۱-۲۰۱۲ چندین برابر بیشتر از سال‌های ۲۰۰۱ تا سپتامبر ۲۰۰۱ بوده است همچنین تولید مواد مخدر از ۲۰۰۰ تن در سال ۲۰۰۱ به ۵۷۰۰ تن در سال ۲۰۱۱ رسیده است. در حالیکه آریدها، هدف از مداخله نظامی خود در افغانستان را مبارزه با تروریسم می‌خواند، عده‌ای از محققان به این هدف آمریکا با دیده تردید می‌نگرند و مبارزه با تروریسم را بهانه دانسته و افغانستان را از لحاظ ژئوپلیتیکی مکان مناسبی برای آمریکا جهت تعقیب سیاست‌های برتری جویانه‌اش در جهان می‌دانند. اما مطالبه تاریخ نشان می‌دهد که نگاه آمریکا به افغانستان یکسره فرصت‌طلبانه بوده و افغانستان اهمیت ژئوپلیتیک برای آمریکا نداشته است.

کتاب پیش‌رو «مبارزه با تروریسم» و تعقیب «هژمونی غلبه» آمریکا در جهان را نه دلیل اصلی، بلکه معلول علت مهم‌تری دانسته و در پاسخ به این سؤال که: **دلیل اصلی مداخله نظامی آمریکا در افغانستان چیست و افغانستان چه مزیتی دارد که ایالات متحده هزینه‌های زیادی را در آن صرف کرده است؟** این فرضیه را مطرح و مورد بررسی قرار می‌دهد که "دلیل اصلی مداخله نظامی آمریکا در افغانستان، ناشی

از منافع "مجتمع‌های صنعتی - نظامی"^۱ ایالات متحده در ایجاد بحران و نظامی‌گری است". مجتمع‌های صنعتی نظامی مجموعه‌ای از روابط متقابل بین عناصر مختلف دو بخش دولت و اقتصاد ایجاد کرده‌اند که به‌طور مشخص یک ائتلاف نهادینه شده میان پیمان‌کاران دفاعی (صنعت)، نظامیان (پنتاگون) و حکومت (کنگره - قوه مجریه) به شمار می‌رود و به مثابه یک کارتل عمل می‌کند. در چنین سیستمی از یک سو نظامیان برای فراهم کردن احتیاجات نظامی و دفاعی خود به صنعت وابسته هستند و از سوی دیگر صنعت دفاعی نیز برای استمرار درآمد خود به حکومت متکی است. جنگ و نظامی‌گری بهترین توجیهات برای استمرار تولیدات نظامی و افزایش بودجه نظامیان هستند. این رویه باعث شده تا نظامی‌گری عنصر پایداری سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم باشد. پندهای چنین رویه‌ای استمرار نظامی‌گری آمریکا در مناطق مختلف جهان بوده است.

به‌طور کلی نوآوری‌های صنایع نظامی در کنار ارتش و نیروهای مسلح به‌عنوان بخشی پایدار و دائمی از قدرت نظامی آمریکا، پیوسته نقش تعیین‌کننده‌ای در مجموعه سیاست‌های خارجی و امنیتی داشته‌اند. برآمدن آمریکا به‌عنوان ابرقدرت جهانی بعد از جنگ جهانی دوم با تکیه بر قدرت نظامی بوده و قدرت نظامی پیوستگی ضرر خود را در معادلات سیاسی بین‌المللی و منطقه‌ای آمریکا در دوران بعد از جنگ جهانی دوم حفظ کرده و در جنگ سرد یکی از عوامل تعیین‌کننده توازن قوا میان شرق و غرب بوده است (سجادپور، ۱۳۹۰). وابستگی طولانی به نیروهای نظامی - به‌منظور نیل به اهداف اقتصادی، ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک - پویایی را به وجود می‌آورد که موجب دستگاه نظامی عریض و طویلی شده است

و در عین حال گرایش این دستگاه به ماندگاری است که تدریجاً به نظامی گری یا ارتش سالاری می انجامد (حسین زاده، ۱۳۸۹، ۴۳).

امروزه نه تنها شمار افراد نیروهای نظامی ارتش امریکا نسبت به قبل از جنگ جهانی دوم ۱۰ برابر بیشتر شده و بودجه آن نزدیک به ۲۰ درصد بودجه فدرال امریکا را تشکیل می دهد که از مجموع بودجه بقیه جهان بیشتر است. بلکه نکته قابل توجه آن است که شرکت های بسیاری وجود دارند که از محل ارتباط با صنایع نظامی و ارتش امریکا درآمدهای کلانی کسب کرده و جمعیت قابل توجهی از مردم امریکا از طریق کار در صنایع نظامی و شرکت های وابسته به پنتاگون امرار معاش می کنند. حفظ بودجه های کلان رای بخش نظامی و صنایع وابسته به آن نیازمند دستاویز است. در دوره جنگ سرد خطر کمونیسم تهدیدی برای امنیت ملی امریکا و جهان سرمایه داری بریف می شد و امروزه تروریسم که کانون آن در افغانستان اعلام شده تهدید جدی برای امریکا و منافع آن کشور عنوان می شود. بنابر این افغان ها به عنوان کانون تروریسم بهانه ای جدید و مکانی مناسب برای استمرار نظامی گری امریکا و صرف بودجه های کلان ارتش آن کشور است.

این کتاب حاصل دو سال کار پژوهشی و تحقیق میدانی با سفر به شهرهای مختلف افغانستان است. در جریان این سفر پرسشنامه های از قبل تنظیم شده در اختیار محققین، سیاستمداران و فعالان سیاسی و اجتماعی افغانستان قرار گرفته و تکمیل شده است. این پرسشنامه ها ارزیابی نسبتاً دقیق تری از صحنه تحولات افغانستان به نویسندگان داده است. تحولات آتی در افغانستان محک مناسبی برای ارزیابی یافته های پژوهشی این کتاب خواهد بود. امید است مفید فایده واقع شود.

مقدمه

استفاده از نیروی نظامی برای کسب منافع اقتصادی در ورای مرزهای ملی همواره در طول تاریخ توسط امپراتوریهای گذشته و قدرت‌های برتر دوره‌های اخیر صورت گرفته است. این اقدام به دلایل اقتصادی و جاذبه پذیر بوده و سود سرشاری را نصیب قدرت‌های استفاده‌کننده از آن کرده است. به‌طور مثال در قرن‌های ۱۸ و ۱۹ و ابتدای قرن بیستم این شیوه عمل، ستاوردهای اقتصادی چشم‌گیری برای قدرت‌های امپریالیستی نظیر فرانسه، هلند، انگلستان و دیگر قدرت‌های برتر اروپایی داشته و به بهبود سطح زندگی مردم این کشورها منجر شده است. ایالات متحده آمریکا نیز بارها بویژه بعد از جنگ جهانی دوم از قدرت نظامی استفاده کرده است. این اقدام به تنها در داخل این کشور در شرایط رکود اقتصادی؛ رونق اشتغال، افزایش قدرت خرید مردم و به تبع آن کاهش فاصله عرضه و تقاضا در بازارهای کالا و خدمات را موجب شده بلکه منافع برون مرزی قابل توجهی را برای این کشور فراهم آورده است.

«جان مینارد کینز»^۱ اقتصاد دان انگلیسی معتقد بود "در شرایطی که در جامعه قدرت خرید کافی نباشد دولت باید پول خرج کند، اقتصاد را کد تکان خورده و تقاضا فعال شود. از این منظر هزینه‌های بالایی نظام باعث ایجاد اشتغال و نیز کسب منفعت برای بسیاری از پیشه‌ها می‌شود و این وجوه، وسیله‌ای موثر برای ایجاد اشتغال و فعال کردن تقاضا است و موجب رشد و شکوفایی خواهد شد" (Pollin & Peltier, 2001). به عنوان مثال تجارب آلمان نازی در دهه ۱۹۳۰ و تجارب آمریکا در جریان جنگ جهانی

دوم و جنگ‌های کره و ویتنام نشان می‌دهد که هزینه کردن برای مصارف نظامی در دراز مدت باعث فعال شدن سرمایه‌گذاری‌ها و ابتکار در فن‌آوری می‌شود (ازغندی، ۱۳۶۲: ۵۳-۶۷). دستاوردهای بین‌المللی که از طریق اقداماتی مانند جنگ و سرمایه‌گذاری در صنعت نظامی به دست می‌آید قابل توجه است؛ کنترل منابع انرژی، کنترل بازارهای مالی، نفوذ و کنترل بر تصمیمات اقتصادی و امنیتی رقبای اقتصادی در جهان و کسب قدرت در تحلیل شرایط مبادلات اقتصادی بر دیگران از جمله آثار اقتصادی سرمایه‌گذار است. بخش‌های نظامی است.

اما در سال‌های اخیر به ویژه بعد از جنگ سرد الگوی دستاوردهای اقتصادی ناشی از عملیات نظامی برون مرزی تا اندازه‌ای دگرگون شده است. صرف نظر از راه‌های هم‌چون دفاع از حقوق بشر و یا گسترش دموکراسی در کشورهای مورد توجه که به نوبه خود وهم‌آلود و قابل بررسی است، لشگرکشی‌های ایالات متحده آمریکا حتی به دلائل اقتصادی نیز توجیه‌پذیر نیست. مثلاً باور حاکم که شالوده تصمیم‌گیری ایالات متحده در لشگرکشی به عراق را تشکیل داد، برخورداری این کشور از ذخایر غنی زیرزمینی بویژه نفت بوده است (ردشیار، ۱۳۸۹: ۹۵). مقایسه درآمدهای حاصل از نفت عراق برای ایالات متحده در قبال هزینه‌های پنتاگون این ادعا و توجیهات دیگر دولت مربوط به عملیات نظامی آمریکا در عراق را پرابهام و مشکوک می‌سازد. "پنتاگون در ازای هر دلار نفتی وارداتی از منطقه خلیج فارس، ۵ دلار از بودجه فدرال را برای تامین امنیت جریان نفت تصاحب می‌کند! این خود نشان بارزی است که ادعای حضور نظامی آمریکا در خاورمیانه بنا به ملاحظات مربوط به نفت از سر فریبکاری است" (حسین زاده، ۱۳۸۹: ۲۰۲). ابهامات در خصوص انگیزه‌های اقتصادی لشگرکشی‌های فرامرزی ایالات متحده

وقتی بیشتر می‌شود که عملیات نظامی ایالات متحده در افغانستان را مد نظر قرار دهیم.

با به قدرت رسیدن طالبان در سال ۱۹۹۶ نظر امریکا بیش از پیش به افغانستان جلب شد و رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که به فروپاشی برج‌های دوقلو نیویورک و کشته شدن بیش از سه هزار نفر در حمله هواپیماهای ره‌ده شده به وقوع پیوست، افغانستان را برای نخستین بار در سراسر تاریخ روابط خارجی ایالات متحده امریکا به یکی از نقاط کانونی در سیاست خارجی آن کشور تبدیل کرد. هدف اصلی عملیات نظامی امریکا در افغانستان مبارزه با تروریسم و قاچاق مواد مخدر^۱ به‌عنوان تامین‌کننده مالی تروریست‌ها اعلام گردید و این هدف با روی کار آمدن باراک اوباما پیگیری و تکرار شد. اوباما که خود با انتقاد از عملیات نظامی امریکا در عراق به سر کار آمد، توجه خود را معطوف به افغانستان کرد. از نظر اوباما "خطر بیابادی که امریکا با آن روبروست همانا افراط‌گرایی است که کانون آن در افغانستان است" (دهشیار، همان منبع). اگرچه عده‌ای نیز معتقدند که این ادعای استیلا^۲ استی بود که امریکا از گرداب هزینه‌های سرسام‌آور عراق و افزایش ناآرامی و زخمی‌های امریکا نجات داده شود.

تعداد نیروهای ایالات متحده امریکا در افغانستان که در پایان دوره ریاست جمهوری جورج بوش دوم ۳۸ هزار نفر بود در دوره اوباما به یکصد هزار نفر افزایش یافت. به‌علاوه برای نخستین بار در بودجه پنتاگون برای سال ۲۰۱۰ پول بیشتری برای جنگ افغانستان در مقایسه با عراق تخصیص داده شد. ایالات متحده امریکا ۵۲۷ میلیارد دلار تا پایان سال ۲۰۱۱ در افغانستان هزینه کرده و به همراه متحدان خود ۷۳ میلیارد دلار هم به دولت افغانستان کمک نمود (Cordesman, 2012). اوباما در اظهارات

خود به هنگام اعلام استراتژی دفاعی جدید ایالات متحده در ۵ ژانویه ۲۰۱۲ اعلام کرد "تهدیدات القاعده علیرغم مرگ بن لادن همچنان ادامه دارند و مستقیم بر امنیت ملی ما تاثیرگذار هستند. بنابراین امریکا رویکرد فعال مبتنی بر مقابله با این تهدیدها را ادامه می دهد"

(<http://www.leadershiponline.co.za>). در استراتژی دفاعی جدید امریکا اولاً ماموریت نیروهای مسلح امریکا "مقابله با تروریسم و جنگ های منطقه ای" تعریف شده است (Ibid). باراک اوباما درس خنثی خود در پایان ماموریت جنگی آن کشور در عراق گفت که خروج نیروهای امریکایی از عراق به امریکا رصت می دهد تا وضعیت اقتصادی خود را سر و سامان داده، و در جنگ افغانستان علیه طالبان و القاعده بیشتر تمرکز کند.

در بودجه سال ۲۰۱۱ ایالات متحده سهم هزینه عملیات های فرامرزی امریکا ۱۱۵ میلیارد دلار در نظر گرفته شده بود. این در حالی است که در بودجه ۲۰۱۳ مبلغ ۸۸ میلیارد دلار فقط برای هزینه های وزارت دفاع آمریکا در افغانستان در نظر گرفته شد. تحول قابل توجه در روابط امریکا و افغانستان امضای پیمان استراتژیک بلند مدت بین اوباما رئیس جمهور آمریکا و حامد کرزی رئیس جمهوری اسلامی افغانستان است. این پیمان که در تاریخ ۱۳۹۱/۲/۱۳ در کابل به امضای دو طرف رسید، به ایالات متحده این امکان را می دهد که در افغانستان پایگاه های نظامی بسازد و همچنان حضور نظامی خود را تا سال ۲۰۲۴ حفظ کند (<http://president.gov.af>). همچنین دو طرف در نظر دارند سه قرارداد امنیتی جداگانه ای را با یکدیگر به امضاء برسانند که مذاکرات آن نهایی شده و لویی جرگه افغانستان (اعضای نشست مشورتی) در آخرین نشست خود که به منظور بررسی این قرارداد تشکیل شده بود پس از ۴ روز مذاکرات فشرده سرانجام در تاریخ ۳ آذرماه ۱۳۹۲ قرارداد یاد شده را

تائید و دولت افغانستان را موظف کرد که آن را با دولت ایالات متحده امضاء کند.

در مقابل این دیدگاه دولتمردان آمریکایی که "هدف امریکا از مداخله نظامی در افغانستان مبارزه با تروریسم بوده است"، عده‌ای نسبت به آن با دیده تردید می‌نگرند و آن را فراتر از مبارزه با تروریسم می‌دانند. این گروه از محققین مداخله نظامی آمریکا در افغانستان با هدف مبارزه با تروریسم را هدف کوتاه مدت امریکا تلقی کرده و معتقدند مبارزه با تروریسم افغانستان دستاویزی برای اهداف بلند مدت آن کشور یعنی "تثبیت هژمونی آمریکا بر جهان برمی‌شمارند" (صفوی، ۱۳۸۹). از نظر این گروه افغانستان به دلیل موقعیت ژئوپلیتیک خود از جایگاه ممتازی در تحت اهداف بلند مدت آمریکا برخوردار است.

از نظر این محققین افغانستان اگر چه محصور در خشکی می‌باشد اما مکمل جغرافیایی- راهبردی همسایگان است و اصولاً کشوری که دارای موقعیت راهبردی باشد به ناچار بخشی از راهبردهای نظامی به شمار می‌رود. افغانستان از این موقعیت راهبردی برخوردار بوده و جاذبه‌های ژئوپلیتیکی افغانستان، توجه ابرقدرت‌ها را از زمان‌های گذشته به آن کشور جلب نموده است. مجاورت با روسیه و چین در رتبه قدرت مند آمریکا، نزدیکی به خاورمیانه، همسایگی افغانستان با کشور ایران، مجاورت با آسیای مرکزی و قفقاز، نزدیکی به اقیانوس هند، تنگه هرمز و خلیج فارس، همسایگی با دو قدرت اتمی یعنی پاکستان و هند، از مواردی است که ایالات متحده را برآن داشت، با حضور در افغانستان علاوه بر مبارزه با تروریسم به عنوان هدفی کوتاه مدت، مقدمات تثبیت هژمونی خود بر جامعه جهانی را فراهم سازد. (خراسانی، ۱۳۹۰).

حضور پایدار در افغانستان این امکان را به ایالات متحده می‌دهد که هم زمان نه تنها حوزه نفوذ رقبا و مخالفین خود در همسایگی افغانستان را محدود نماید بلکه در صورت نیاز علیه آنان اقدام کند. ایالات متحده تا کنون ۱۶ سازمان اطلاعاتی- امنیتی در افغانستان تاسیس کرده که ماموریت اصلی آن‌ها عملیات جاسوسی و جمع‌آوری اطلاعات از کشورها و مناطقی پیرامون افغانستان است. برای مثال پرواز پهباد RQ170 بر فراز خاک ایران که توسط نیروهای ایرانی مجبور به فرود اجباری شد، توسط یکی از همین سازمان‌های امنیتی صورت گرفته است. ایالات متحده روزانه ده‌ها پیمانی بدون سرنشین خود را بر فراز کشورهای ایران، پاکستان، چین و عراق پیرامونی افغانستان پرواز می‌دهد. همسایگی افغانستان با آسیای مرکزی نیز وجه ممتاز دیگر موقعیت ژئوپلیتیک افغانستان است. آسیای مرکزی، به‌دلیل از خاورمیانه دومین منبع انرژی است به همین دلیل در روند تاریخی برای قدرت‌های بزرگ اهمیت داشته است. در مجموع دلائل یاد شده فوق باعث شده تا عده‌ای "موقعیت ژئوپلیتیک افغانستان" را دلیل اصلی مداخله نظامی آمریکا در آن کشور بدانند. برخی شواهد و مستندات نیز دیدگاه گروه‌ها را حمایت می‌کند. علاوه بر دو دیدگاه فوق، دیدگاه دیگری هم وجود دارد که "مبارزه با تروریسم" و "موقعیت ژئوپلیتیک افغانستان" را علت مداخله نظامی آمریکا در افغانستان نمی‌داند بلکه آنان را معلول دانسته و علت اصلی را در «رون ایالات متحده آمریکا جستجو می‌کند. این دیدگاه در جستجوی علت تشدید مداخلات نظامی آمریکا در سال‌های اخیر، نیروی تعیین‌کننده‌ای را معرفی می‌کند که تشویق‌کننده جنگ و نظامی‌گری است؛ یعنی بهره‌برداران پرنفوذ از توسعه نظامی و منافع جنگ یا همان «مجموعه‌های نظامی- صنعتی» که «آیزنهاور» رئیس‌جمهور وقت آمریکا در نطق

خداحافظی خود در ۱۷ ژانویه ۱۹۶۱ نسبت به آن هشدار داده بود
(Eisenhower's Farewell Address to the Nation).

بر اساس این دیدگاه نظامی‌گری عنصر پایدار سیاست خارجی امریکا بعد از جنگ جهانی دوم بوده است. به‌طور کلی ارتش و نیروهای مسلح به عنوان بخش پایدار و دائمی از قدرت نظامی امریکا، پیوسته نقش تعیین‌کننده‌ای در مجموعه سیاست‌های خارجی و امنیتی داشته‌اند. ظهور امریکا به عنوان ابرقدرت جهانی بعد از جنگ جهانی دوم با تکیه بر قدرت نظامی بوده و قدرت نظامی همواره حضور خود را در معادلات سیاسی بین‌المللی و منطقه‌ای امریکا در دوران بعد از جنگ جهانی دوم حفظ کرده و در جنگ سرد از عوامل تعیین‌کننده توازن قوا میان شرق و غرب بوده است. وابستگی در مدت به نیروهای نظامی - به‌منظور نیل به اهداف اقتصادی، ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک - پویایی را به وجود آورده که موجب دستگاه نظامی عریض و طول شده است و گرایش این دستگاه به ماندگار شدن است که تدریجاً به نظامی‌گری یا ارتش سالاری انجامیده است (حسین زاده، ۱۳۸۹، ۴۳).

امروزه شمار افراد نیروهای نظامی ارتش امریکا نسبت به قبل از جنگ جهانی دوم ۱۰ برابر بیشتر شده و بودجه آن نزدیک به ۲۰ درصد بودجه فدرال امریکا را تشکیل می‌دهند. بودجه دفاعی ایالات متحده در سال ۱۹۴۰، ۱۶۶ میلیارد دلار بود در حالیکه این بودجه در سال ۲۰۱۲ به ۶۸۰ میلیارد دلار رسید. به عبارت دیگر بودجه امریکا در سال ۲۰۱۲ نسبت به سال ۱۹۴۰، ۴۰۹ برابر شده است. به علاوه شرکت‌های بسیاری وجود دارند که از محل ارتباط با صنایع نظامی و ارتش امریکا درآمدهای کلانی کسب کرده و جمعیت قابل توجهی از مردم امریکا از طریق کار در صنایع نظامی و شرکت‌های وابسته به پنتاگون امرار معاش می‌کنند.

حفظ بودجه‌های کلان برای بخش نظامی و صنایع وابسته به آن نیازمند دستاویز است. در دوره جنگ سرد خطر کمونیسم تهدیدی برای امنیت ملی آمریکا و جهان سرمایه‌داری تعریف می‌شد و در سال‌های اخیر، تروریسم، که در افغانستان جا خوش کرده تهدیدی جدی برای آمریکا و منافع آن کشور تعریف شده است. ینابر این افغانستان به عنوان کانون تروریسم مکان مناسبی برای استمرار نظامی‌گری آمریکا و صرف بودجه‌های کلان ارتش آمریکا می‌باشد. وجود دیدگاه‌های متفاوت درباره مداخله نظامی آمریکا در افغانستان این سؤال را مطرح می‌کند که؛ دلیل اصلی مداخله نظامی ایالات متحده آمریکا در افغانستان چیست و افغانستان چه اهمیتی برای آمریکا دارد که این کشور علاوه بر صرف هزینه‌های سنگین مالی، تلفات جانی زیادی را در آن متحمل شده و بعد از آنکه ۱۰ سال در پی استمرار حضور نظامی خود در آن کشور است؟ این پرسش اساسی کتاب حاضر است که تلاش خواهد شد به آن پاسخ داده شود.

اگرچه در ارتباط با موضوع اصلی کتاب به ویژه در مورد مداخله نظامی آمریکا در افغانستان با فقر منابع مواجهیم ما ادبیات موجود در زمینه اقتصاد سیاسی نظامی‌گری آمریکا نشان می‌دهد، که این موضوع مورد توجه پژوهشگران قرار داشته و به تدریج در حال گسترش است. این منابع بیشتر نقش بعد نظامی‌گری یا عامل نظامی‌گری و سرمایه‌داری دولت در این بخش را به عنوان محرکی برای اشتغال و رشد اقتصاد در حال رکود مورد توجه قرار می‌دهند.

یکی از مهمترین منابعی که به عنوان منبع در این رابطه توسط اکثر محققین مورد استناد و استفاده قرار گرفته کتاب **نخبگان قدرت**^۱ اثر "سی رایت میلز" است. میلز معتقد است رابطه سازمان های اجرایی با صاحبان صنایع بزرگ، ارتباط تنگاتنگی با فرآیند نظامی شدن اقتصاد آمریکا و تعیین خط مشی سیاست خارجی و امنیتی این کشور دارد. میلز اصطلاح "مجتمع های نظامی - صنعتی" را مترادف با اصطلاح "نظامی در" به کار می برد و معتقد است توسعه ای که منجر به تشدید و تسریع نظامی شدن اقتصاد سرمایه داری در آمریکا شده، از طریق پیوند منافع برگزیدگان قارمند بخش های صنایع و اقتصاد با بخش نظامی به وجود آمده است. عا ر م ا نکه این کتاب منبع تاریخی مناسبی برای بررسی رابطه نظامی گری و منافع مجتمع نظامی صنعتی امریکا است اما نظامی گری های آمریکا در دهه ای اخیر را مورد توجه قرار نداده است.

منبعی که نظامی گری را در ارتباط با اقتصاد مورد بررسی قرار داده است کتاب **پیدایش و فروپاشی قدرت های بزرگ**^۲ نوشته "پل کندی" است. کندی در این کتاب تاریخ ظهور و سقوط کشورهای طراز اول در سیستم قدرت های بزرگ از زمان آغاز پیدرفت و ترقی اروپا از قرن شانزدهم تا قرن بیستم شامل اسپانیا، فرانسه، هلند، امپراطوری بریتانیا و اکنون نیز امریکا را نشان می دهد و معتقد است نه تنها برای حفظ و تداوم نیروی نظامی الزامی است و نیروی نظامی برای کسب و تحصیل ثروت ضروری می باشد اما اگر بخش عظیمی از منابع کشور بجای

۱. سی رایت، میلز (۱۳۸۳)، **نخبگان قدرت**، ترجمه بنیاد فرهنگی پژوهشی غرب شناسی، (تهران: انتشارات فرهنگ مکتوب).

۲. کندی، پل (۱۳۸۵)، **پیدایش و فروپاشی قدرت های بزرگ**، ترجمه عبدالرضا غفرانی، (تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ دوم).

آنکه در راه تولید ثروت به کار افتد، صرف تحقق اهداف نظامی گردد بی‌تردید در دراز مدت موجب تضعیف قدرت ملی می‌شود. از این کتاب می‌توان در ارزیابی پیامدهای نظامی‌گری آمریکا در افغانستان بهره برد.

سومین منبعی که در ارتباط با اقتصاد سیاسی نظامی‌گری آمریکا می‌توان به آن اشاره کرد کتاب *اقتصاد سیاسی نظامی‌گری آمریکا*^۱ اثر "اسماعیل حسین زاده" است. این کتاب که در آمریکا در سال ۲۰۰۶ به چاپ رسیده و در ایران به وسیله پرویز امیدوار ترجمه و نشر نی آن را منتشر کرده است، نظامی‌گری آمریکا در عراق را مورد توجه قرار داده و استدلال می‌کند که آمریکا نه بدلیل نفت و یا بشردوستانه، بلکه تامین منافع "مجتمع‌های نظامی-صنعتی" خود به عراق حمله کرده است. این کتاب یکی از منابع خرب اقتصاد سیاسی نظامی‌گری آمریکا محسوب می‌شود اما از آنجا که هیچ اشاره‌ای به افغانستان نمی‌کند نمی‌تواند پاسخ‌گوی سؤال اصلی ما باشد.

کتاب *مجتمع: چگونه ارتش به زندگی روزمره آمریکائیان هجوم می‌آورد*^۲ به قلم «نیک تورس» با بررسی سیر روز افزون مجتمع‌های نظامی-صنعتی از زمان آیزنهاور تا زمان بوش کتاب به رابطه میان پنتاگون، فیلم‌های هالیوودی، اقدامات نظامی در عراق، مدنی و پروژه‌های مشترک بین ارتش و شرکت‌های خصوصی می‌پردازد. تورس نشان می‌دهد که چگونه هزینه‌های سنگین پنتاگون اقتصاد آمریکا را تحت تأثیر قرار داده و چگونه مجتمع‌های نظامی-صنعتی هر روز زندگی آمریکائیان

۱. اسماعیل، حسین زاده (۱۳۸۹). اقتصاد سیاسی نظامی‌گری آمریکا، ترجمه پرویز

امیدوار، نشر نی.

2. Turse, Nick (2008). *The Complex: How the Military Invades our Everyday Lives*. Available at: <http://www.cla.purdue.edu/slc/main/documents/TheComplex.pdf>

را مورد هجوم قرار داده است. این کتاب رابطه بین نظامی‌گری و اقتصاد را با آمارهای نوین به خوبی تشریح می‌کند و اشاراتی نیز به جنگ افغانستان دارد و می‌تواند بخشی از سؤال اصلی را پاسخ دهد اما روی افغانستان متمرکز نمی‌شود.

گزارش «مرکز تحقیقات اقتصاد و سیاست»^۱ با عنوان «تاثیر اقتصادی جنگ عراق و هزینه‌های بالای نظامی» توسط «دین بیکر» در سال ۲۰۰۱ تهیه شده است. بیکر در این گزارش تاثیر مثبت کوتاه مدت و اثرات منفی بلند جنگ بر اشتغال را مورد بررسی قرار می‌دهد. این گزارش نیز مفید است اما بر عراق تمرکز دارد.

گزارش «انستیتوت تحقیق سیاسی اقتصادی»^۲ دانشگاه ماساچوست آمریکا در سال ۲۰۰۱ با عنوان «تاثیر هزینه‌های نظامی بر اشتغال و اولویت‌های داخلی» سهم مشابه سرمایه‌گذاری در بخش‌های نظامی با دیگر بخش‌ها مثل سلامت، آموزش، اقتصاد سبز در ایجاد اشتغال را مقایسه و مورد بررسی قرار می‌دهد. در این گزارش به هزینه‌های آمریکا در افغانستان اشاره می‌کند اما پاسخی به سؤال اصلی کتاب نمی‌دهد.

ادبیات موجود در زمینه مداخله نظامی آمریکا در افغانستان بیشتر دلائل نظامی‌گری آمریکا و مداخلات نظامی این کشور در سال‌های بعد از جنگ ویتنام و خصوصا بعد از جنگ سرد را مورد بررسی قرار داده‌اند که می‌توان از آنها در پاسخ به سؤال اصلی این پژوهش بهره گرفت. به

1 . Baker Dean (2007). "The Economic Impact of the Iraq War and Higher Military Spending".

2 . Political Economy Research Institute

3 . Pollin Robert and Garrett-Peltier Heidi (2001). "The U.S. Employment Effects of Military and Domestic Spending Priorities", Political Economy Research Institute, University of Massachusetts, Amherst.

عنوان مثال کتاب *نظامی‌گری امریکای جدید*^۱ به قلم "آندرو باسویچ" دلائل نظامی‌گری امریکا در سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۵ را مورد بررسی قرار داده است. در راس دلائل "باسویچ" برای نظامی‌گری امریکا و مداخلات نظامی آن کشور و تاسیس پایگاه‌های نظامی متعدد در نقاط مختلف جهان، بزرگ شدن ارتش و بودجه کلان پنتاگون قرار دارد که در سال ۲۰۰۵، ۱۲ درصد بزرگتر از بودجه پنتاگون در زمان جنگ سرد بوده است. کتاب دیگری که بیش از دیگران مداخله نظامی امریکا در افغانستان را مورد بررسی قرار داده *سیاست خارجی امریکا در افغانستان*^۲ نوشته فرامرز تمنا است. در این کتاب اهمیت ژئوپلیتیک افغانستان برای امریکا و همچنین دلائل عملیات نظامی امریکا در افغانستان از منظر مبارزه با تروریسم و امنیت-ملت‌سازی در آن کشور مورد بررسی قرار گرفته است. کتاب اول دلائل مداخلات نظامی امریکا را به‌عنوان موضوعی کلی مورد بررسی قرار داده و آن‌ها را با بزرگ شدن ارتش و پایگاه‌های آن در نقاط مختلف دنیا مرتبط می‌داند اما به‌عنوان مطالعه موردی روی افغانستان متمرکز نمی‌شود. در کتاب دوم مداخله نظامی امریکا در افغانستان را از دو منظر مبارزه با تروریسم و اهمیت ژئوپلیتیک افغانستان برای امریکا مورد بررسی قرار می‌دهد. در این کتاب اگرچه به مولفه‌های بیرونی دلائل نظامی‌گری امریکا در افغانستان می‌پردازد اما عنصر داخلی ایالات متحده یعنی مجتمع‌های نظامی-صنعتی و نقش آن در امکان دخالت امریکا در افغانستان اشاره‌ای نمی‌کند.

۱. Andrew J. Bacevich (2005). "The New American Militarism: How Americans Are Seduced By War", Oxford University Press.

۲. فرامرز، تمنا (۱۳۸۷). *سیاست خارجی امریکا در افغانستان*، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

نهادهایی همچون شورای امنیت و دفتر مبارزه با مواد مخدر و جرم سازمان ملل متحد (UNODC)، ناتو و وزارت دفاع امریکا گزارشات نوبه‌ای در ارتباط با عملیات نظامی امریکا علیه تروریسم، وضعیت ناامنی و مبارزه با قاچاق مواد مخدر منتشر می‌کنند که به روز و قابل استفاده‌اند. آخرین گزارش منتهی به سال ۲۰۱۲ مرکز مبارزه با قاچاق مواد مخدر سازمان ملل متحد در اکتبر ۲۰۱۱ تحت عنوان "بررسی مواد مخدر افغانستان در سال ۲۰۱۱"^۱ منتشر شده است، که آخرین آمارهای مربوط به کشت و قاچاق مواد مخدر در افغانستان را نشان می‌دهد. منبع بعدی که می‌توانیم به آن اشاره کنیم قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل است. آخرین قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل در مورد افغانستان، قطعنامه ۲۰۴۱ سرخ ۱۶، ۲۰۱۲^۲ است که در آن ضمن مرور کلیه اقدامات صورت گرفته در افغانستان تا تاریخ منتهی به صدور قطعنامه یاد شده آخرین وضعیت موجود در افغانستان از جمله مبارزه با تروریسم، حقوق بشر، حقوق زنان و کودکان، کشت و تولید قاچاق مواد مخدر، وضعیت فساد در افغانستان، وضعیت جرمین و عملکرد نیروهای خارجی در آن کشور را مورد ارزیابی قرار داده است. این گونه منابع مناسب‌ترین مآخذ برای کسب اطلاعات خام در خصوص تحولات مربوط به عملیات نظامی در افغانستان و وضعیت آن کشور می‌باشد اما مسلمانان فاقد یک جمع‌بندی علمی و دقیق در خصوص موضوع کتاب می‌باشند.

مرور ادبیات یاد شده نشان می‌دهد که سه نظریه در مورد مداخله نظامی امریکا در افغانستان وجود دارد. عده‌ای دلیل مداخله را «مبارزه با

1. http://www.unodc.org/documents/crop-monitoring/Afghanistan/ORAS_report_2011.pdf

2. <http://daccess-dds-ny.un.org/doc/UNDOC/GEN/N12/272/86/PDF/N1227286.pdf?OpenElement>

تروریسم» می‌دانند. با توجه به به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان و حمایت آنان از القاعده و حملات تروریستی این گروه به ویژه در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ این موضع حمایت می‌شود. عده‌ای دیگر دلیل آن را ناشی از «هژمونی طلبی» امریکا دانسته و موقعیت ژئوپلیتیک افغانستان را زمینه‌ای برای تحقق اهداف جهانی امریکا بر می‌شمارند. این موضع با توجه به کسب پیشرفت‌های اقتصادی و موقعیت‌های برتر چین در دهه‌های اخیر و استقلال کشورهای ایجاد شده در آسیای میانه و قفقاز پس از فروپاشی شوروی مطرح می‌شود. نظر سوم مبتنی بر منافع «مجمع‌های نظامی- صنعتی» ایالات متحده امریکاست. بررسی نظرات مطرح شده نشان می‌دهد که در حوزه اقتصاد سیاسی نظامی‌گری و مداخله نظامی امریکا در افغانستان به شکل جداگانه ادبیات متنوعی در دسترس است اما تمرکزی علمی در مورد موضوع این کتاب و سؤال اصلی آن وجود ندارد و در این زمینه با تامل مواجه هستیم. از این منظر می‌توانیم کمبودهای موجود در ادبیات فوق را به شرح زیر خلاصه کنیم:

- هیچیک از منابعی که مورد بررسی قرار گرفته دلائل مداخله نظامی امریکا در افغانستان را از منظر اقتصاد سیاسی، بررسی علمی قرار نداده است.

- ادبیاتی که مستقیماً به مداخله نظامی آمریکا در افغانستان پرداخته‌اند بطور جامع این موضوع را مورد بررسی قرار نداده‌اند.
- اکثر ادبیات موجود مداخله نظامی امریکا در افغانستان را به روش کیفی مورد ارزیابی قرار داده‌اند و شاخص‌های کافی که بتوان به واسطه آن‌ها به بررسی کمی موضوع پرداخت ایجاد یا مورد استفاده قرار نگرفته است.
- در نتیجه هدف این کتاب آن است که با توجه به فقدان تبیین علمی قابل قبول و کمبودهای موجود در آثار حاضر، «علت اصلی مداخله نظامی

امریکا در افغانستان» را از منظری علمی مورد بررسی قرار دهد. رمزگشایی از این دلائل می‌تواند اهداف امریکا از حضور نظامی گسترده در افغانستان و تبعات آن را مشخص سازد.

اگر چه خودداری حکومت طالبان از بیرون راندن القاعده از افغانستان بعد از حملات ۱۱ سپتامبر دلیل اصلی مداخله نظامی امریکا در افغانستان برای ریشه کن کردن زمینه‌های سیاسی و اجتماعی رشد تروریسم در آن کشور عنوان شد و یا عده‌ای از پژوهشگران دلیل اصلی مداخله نظامی امریکا را در افغانستان، موقعیت ژئوپلیتیک و استراتژیک این کشور دانسته‌اند، اما به نظر می‌آید؛ علت اصلی مداخله نظامی امریکا در افغانستان ناشی از منافع مجتمعات نظامی - صنعتی آن کشور در ایجاد بحران و نظامی‌گرایی است.

برای روشن شدن این موضوع تلاش شده با گردآوری داده‌ها، ارائه شواهد تاریخی و تحلیل آنها، الگوهای رفتاری ایالات متحده را نشان دهیم. مثلاً از جمله شواهد تاریخی در این رابطه حادثه بمب‌گذاری اوت ۱۹۹۸ در سفارت خانه‌های امریکا در کنیا و تانزانیا است که به القاعده نسبت داده شد و کلینتون رئیس جمهور وقت آمریکا صرفاً دستور حمله موشکی به کمپ‌های تعلیمی القاعده در افغانستان را صادر کرد اما در افغانستان مداخله نظامی نکرد. در مورد نقش مرتجعیت ژئوپلیتیک به عدم توجه امریکا به افغانستان از ۱۸۹۸ تا مداخله نظامی شوروی پس از خروج شوروی تا سال ۲۰۰۱ اشاره شده است. اما در مورد اهمیت منافع مجتمعات نظامی - صنعتی که موضوع اصلی این کتاب است، تلاش شده با توجه به شاخص‌های مربوط به هر متغیر و سپس رده‌بندی آنها رابطه همبستگی میان آن‌ها را نشان دهیم. داده‌های مختلف نیز با

استفاده از منابع دست اول (گزارشات رسمی و غیررسمی) و منابع دست دوم (کتب و مقالات) و همچنین کار میدانی جمع‌آوری شده است. کار میدانی در سفر تحقیقاتی به افغانستان، دیدار با افراد آگاه در این ارتباط و تنظیم و تکمیل پرسشنامه صورت گرفته است. قبل از سفر به افغانستان پرسشنامه‌ای تنظیم شد. این پرسشنامه دارای ۳۰ سؤال بود. سؤالات پرسشنامه به گونه‌ای تنظیم شد که بتواند پاسخگوی سؤالاتی باشد که در این کتاب باشد. در واقع سؤالات پرسشنامه به لحاظ دست‌یابی دارای سه بخش است که هر بخش معطوف به یک دیدگاه فوق‌الاشاره است. سفر به افغانستان ۸ روز به طول انجامید. در جریان این سفر تحقیقاتی که در شهر کابل در مرکز، قندهار در جنوب و هرات در غرب افغانستان انجام شد بود علاوه بر بازدیدهای میدانی از نقاط مختلف با افراد متعددی در سطوح مختلف از جمله دانشگاهی، فعال سیاسی و اجتماعی، نمایندگان مجلس و برخی از افراد دولتی نیز دیدار و گفتگو شد.

پرسشنامه مورد نظر تسلیم ۲۲ نفر از افرادی گردید که با آنها مصاحبه شده است و ۱۸ تن از آنها پرسشنامه تکمیل کردند. در تمام این گفتگوها ابتدا شرح مفصلی از هدف پژوهشی کتاب ارائه شده تا پاسخ آنها به سؤالات پرسشنامه کاملاً آگاهانه باشد. در مصاحبه‌های فردی با گرایش‌های مختلف بوده‌اند اما ویژگی مشترک همه آنها شناخت خوب نسبت به روند تحولات در افغانستان بود. یافته‌های سفر به افغانستان خصوصاً پاسخ‌های ارائه شده به پرسشنامه‌ها در بخش‌های مختلف این کتاب مورد استفاده قرار گرفته است. روش به کار گرفته شده در این نظرسنجی «روش دلفی»^۱ است. دلفی یک روش توافق پایه است که به

منظور گردآوری، همسنجی و آلوده‌زدایی از داوری‌های صاحب‌نظران در باره موضوعات با عوامل دخیل کم شمار به کار می‌رود. بر خلاف بسیاری از دیگر روش‌ها که به دنبال پیشگویی بیطرفانه و متکی بر تحلیل‌های کمی می‌باشند، روش دلفی بر پایه نظرات کارشناسان عمل می‌کند و معلوم شده است توان پیش‌بینی این روش در عمل به اندازه دقت روش‌های دیگر است. کارکرد عملی این روش با استفاده از ارزیابی و پیش‌بینی عده‌ای از کارشناسان صورت می‌گیرد. نمونه‌ای از پرسشنامه به همراه پاسخنامه و درصددندی پاسخ‌ها در ضامین شماره یک، دو و سه این کتاب قابل رویت است. برای هرچه عملی‌تر و بی‌طرفانه‌تر ساختن موضع این کتاب فرضیه‌ای را به صورت ذیل مطرح می‌کنیم:

"علت اصلی مداخله نظامی امریکا در افغانستان ناشی از منافع مجتمع‌های نظامی - صنعتی ایالات متحده در ایجاد بحران و نظامی‌گری است."

این کتاب دارای یک مقدمه، چهار فصل و یک نتیجه‌گیری است. در مقدمه طرح موضوع کرده‌ایم. فصل اول به همسنجی نظامی‌گری و کارکردهای آن در دو بخش اقتصادی و سیاسی تشریح شده است. فصل دوم این سؤال را پاسخ می‌دهد که آیا مداخله نظامی امریکا در افغانستان با هدف مبارزه با تروریسم بوده است؟ فصل سوم مداخله نظامی امریکا در افغانستان را در ارتباط با موقعیت ژئوپلیتیک کشور اخیر، مورد بررسی قرار می‌دهد. فصل چهارم بر بررسی موضع اصلی کتاب متمرکز است که فرضیه آن را تشکیل می‌دهد. موضع اصلی کتاب **"علت اصلی مداخله نظامی امریکا در افغانستان را ناشی از منافع مجتمع‌های نظامی - صنعتی آن کشور در ایجاد بحران و نظامی‌گری می‌داند."** این کتاب دارای یک نتیجه‌گیری کلی است که معطوف به مقایسه نظرات مطرح

شده با موضوع اصلی ما است. این نتیجه‌گیری کلی ضمن مقایسه نتایج بدست آمده از هر بخش و ارائه یک جمع‌بندی در این زمینه، پیامدهای آن را مورد توجه قرار می‌دهد. این کتاب از نظر زمانی به بررسی نظامی‌گری امریکا در افغانستان در حد فاصل سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۲ میلادی می‌پردازد.

www.ketab.ir